



نظم پساکروناپی به روایت چامسکی، فوکویاما، کیسینجر و باتلر

متفکران مشرب‌های مختلف فکری شاخص‌های مختلفی را برای نظم پساکروناپی متصور هستند که از موضوعاتی چون رابطه متقابل دولت - ملت تا جنگ اتمی متغیر است.

متفکران مشرب‌های مختلف فکری شاخص‌های مختلفی را برای نظم پساکروناپی متصور هستند که از موضوعاتی چون رابطه متقابل دولت - ملت تا جنگ اتمی متغیر است.

خبرگزاری مهر، گروه بین‌الملل - جواد حیران نیا: شیوع ویروس کرونا و چگونگی توانایی دولت‌ها در مواجهه با آن از یک سو بحث کارآمدی نظام‌های سیاسی و از سوی دیگر گذار از نظم کنونی به نظم پساکروناپی را بر سر زبان‌ها انداخته است.

اکثر متفکران بر این نکته محوری تأکید دارند که در نتیجه شیوع ویروس کرونا ما با نظامی در آینده مواجه هستیم که قبل از شیوع کرونا شاهد آن نبودیم.

در این میان چهره‌های شاخصی چون «هنری کیسینجر» از منظر یک رئالیست، «نوآم چامسکی» دانشمند چپ‌گرا؛ «فرانسیس فوکویاما» دانشمند لیبرال؛ «جودیت باتلر» اندیشمند فمینیست به بررسی صریح و ضمنی نظم پساکروناپی پرداخته‌اند.

فوکویاما در مطلبی در آتلانتیک به بررسی نوع واکنش نظام‌های اقتدارگرا و دموکراتیک در چگونگی مواجهه با ویروس کرونا پرداخته است. وی معتقد است در مواجهه با بیماری‌های همه‌گیر جهانی چیزی فراتر از دوگانه دموکراسی / اقتدارگرایی اهمیت دارد.

او معتقد است که چین به عنوان سمبل یک کشور اقتدارگرا ابتدا جلوی جریان آزاد اطلاعات را گرفت و این تأخیر در واکنش و تشدید بیماری دامن زد.

این موضوع البته بر اساس واقعیت‌های موجود توسط برخی کشورهای جهان نیز مطرح شد. البته فوکویاما وضعیت دولت‌های دموکراتیک را نیز در مواجهه با این کرونا چندان مطلوب نمی‌داند و می‌گوید: «اروپا اکنون بیش از چین متحمل بار این بیماری است و تعداد کشته‌های ایتالیا بیش از کشته‌های چین است. این بدان معناست که بسیاری از رهبران دموکراسی‌ها به مانند چین احساس کردند که باید خطرات این بیماری همه‌گیر را کمتر از آنچه هست باید نشان دهند تا بدین طریق هم از آسیب به اقتصاد جلوگیری کنند و هم از منافع شخصی خود حافظت کنند. این فقط مختص رؤسای جمهور برزیل و مکزیک نیست بلکه ترامپ را نیز می‌توان جزو این دسته دانست که در اواسط مارس تأکید داشت که این بیماری تحت کنترل است و به زودی از بین خواهد رفت.»

فوکویاما در بحث شیوع ویروس کرونا به دوران موسوم به پساکرونا متمرکز است. به اعتقاد وی وقتی این بیماری پایان یابد جای تردید است دوگانه سازی‌های آسان دموکراسی / اقتدارگرایی کنار گذاشته شود اما فوکویاما در بحث شیوع ویروس کرونا به دوران موسوم به پساکرونا متمرکز است. به اعتقاد وی «وقتی این بیماری پایان یابد تردید دارم که دوگانه سازی‌های آسان دموکراسی / اقتدارگرایی کنار گذاشته شود. بحث من در اینجا این است که عامل تعیین‌کننده اصلی در کارکرد دولت‌ها نه نوع رژیم سیاسی آنان، بلکه توانایی و ظرفیت دولت و بالاتر از همه اعتماد عمومی به دولت است.»

وی تصریح می‌کند: «آنچه لیبرال دموکراسی را از اقتدارگرایی متمایز می‌کند ایجاد موازنه بین قدرت نهاد دولت و نهادهای محدودکننده- مثل حاکمیت قانون و پاسخگویی دموکراتیک- است. سرعت عمل چین در تجهیز منابع نشان از برتری سیستم اقتدارگرایی دارد اما در حالی که آمریکا در ابتدا کند عمل می‌کند اگر سرعت گیرد حتی از دیگران نیز توانمندی بیشتری خواهد داشت. می‌توان استدلال کرد که چون قدرت در آمریکا به لحاظ دموکراتیک مشروعیت دارد، در بلندمدت نسبت به یک دیکتاتوری و اقتدارگرایی دوام بیشتری خواهد داشت. همچنین دولت دموکراتیک می‌تواند ایده‌ها و اطلاعاتی را از شهروندان و جامعه مدنی بگیرد که چین قادر به انجام آن نیست. همچنین سیستم فدرالی و ایالتی آمریکا به مثابه آزمایشگاه ایده‌ها عمل کرده و می‌تواند زودتر از دولت فدرال دست به کار

برای فوکویاما آنچه در دوران پساکروناپی حائز اهمیت است مسأله اعتماد متقابل دولت-ملت است بر این اساس برای فوکویاما آنچه در دوران پساکروناپی حائز اهمیت است مسأله اعتماد متقابل دولت-ملت است. ناگفته پیداست که او بر آن است که در نظام های دموکراتیک این اعتماد متقابل قوی تر از نظام های اقتدارگراست. بر همین اساس فوکویاما می گوید: «من باور ندارم که می توانیم به یک جمع بندی و نتیجه گیری گسترده درباره بهتر بودن دیکتاتوری ها یا دموکراسی ها در جان سالم به در بردن از این بحران برسیم. دموکراسی هایی نظیر کره جنوبی و آلمان نسبتاً در مواجهه با این بحران موفق بوده اند، حتی اگر آمریکا زیاد خوب عمل نکرده باشد. … آنچه در پایان مهم است نه نوع رژیم سیاسی، بلکه اعتماد شهروندان به رهبران و شایستگی و کارآمدی دولت ها است.»

بنابراین برای فوکویاما به عنوان نظریه پرداز برجسته مکتب لیبرالیسم و نظریه پرداز «پایان تاریخ» آنچه حائز اهمیت است نظم درون دولتی (state) است و نظم پساکروناپی همچنان نظمی لیبرال و مبتنی بر ارزشهای لیبرال که در اینجا با تأکید بر اعتماد متقابل دولت و ملت است تعریف می شود. بر همین اساس می توان بزرگترین تهدید در نظم پساکروناپی را از منظر فوکویاما فقدان این اعتماد دانست که مبنای تمام تهدیدات خواهد بود.

اما نظریه پردازان مکتب رئالیسم هم در خصوص نظم پساکروناپی دیدگاه های خود را ارائه کرده اند. بررسی دیدگاه رئالیست ها این حسن را دارد که چگونگی مواجهه آنها با تهدیدی جدید که صرفاً تهدیدی از جنس تهدید state نیست و ماهیت نظامی هم ندارد مورد بررسی قرار گیرد. در این میان برجسته ترین نظریه پرداز حال حاضر این مکتب که سابقه کار اجرایی و دیپلماتیک را در سطوح عالی در کارنامه خود دارد یعنی «هنری کیسینجر» می تواند راهگشا باشد.

«هنری کیسینجر» وزیر امور خارجه اسبق آمریکا و مشاور امنیت ملی این کشور در دولت های نیکسون و فورد در مقاله ای در وال استریت ژورنال با اشاره به شیوع جهانی ویروس کرونا و پیامدهای اقتصادی و سیاسی ناشی از آن نوشت این بیماری همه گیر برای همیشه نظم جهانی را تغییر می دهد.

کیسینجر در مقاله خود آورده است: «جو عجیب و غریب شیوع کووید-۱۹ احساسی را که من در زمان جوانی در یگان پیاده نظام هشتاد و چهار در خلال نبرد «آردن» داشتم یادآوری می کند. مانند اواخر سال ۱۹۴۴ احساس خطر تمام نشدنی به وجود آمده است که هدف آن شخص خاصی نیست بلکه ویرانی سراسری است. اما تفاوت مهمی بین آن زمان و دوره ما وجود دارد. در آن دوره استقامت آمریکا با پیش گرفتن یک هدف ملی تقویت شد. اما اکنون در یک کشور تقسیم شده [ایالت بندی شده] برای مواجهه با چنین بحرانی به یک دولت کار آمد و دور اندیش نیاز است که بر موانع کم سابقه غلبه کند. در این مسیر، حفظ اعتماد عمومی برای همبستگی اجتماعی، ارتباط جوامع با یکدیگر و صلح و ثبات بین المللی بسیار مهم است.»

بررسی این فقره نشان می دهد برای کیسینجر نیز اعتماد متقابل دولت-ملت مورد توجه است. شاید کیسینجر وقتی از کشوری تقسیم شده صحبت می کند مرادش از تأثیر اقدامات ترامپ بر ایالات متحده است که نتوانسته آن «قرارداد اجتماعی» مد نظر رئالیست ها را بر کشور ساری و جاری نماید. بر همین اساس است او نیز بر خلاف مثنی ایدئولوژیک رئالیستی ناگزیر شده به درون state ورود کند و مقوله ای در درون آن را به عنوان تهدید قلمداد کند. در حالی که بر اساس مکتب رئالیسم تهدید ماهیتی «دولتی» (state) و «نظامی» دارد.

به اعتقاد کیسینجر جهان بعد از ویروس کرونا هرگز مانند قبل نخواهد بود: «صحبت و گفتگو درباره گذشته، تنها شرایط را در خصوص کارهایی که باید انجام شود سخت تر می کند. … هیچ کشوری، حتی آمریکا، نمی تواند صرفاً با یک تلاش ملی بر ویروس غلبه کند. پرداختن به ضروریات لحظه ای باید در نهایت با یک چشم انداز و برنامه مشترک جهانی همراه شود. اگر بتوانیم هر دو [تلاش ملی و ضروریات لحظه ای] را پشت سر هم انجام دهیم، با بدترین شرایط روبه رو خواهیم بود.»

نسخه پیشنهادی کیسینجر برای مقابله با وضعیت بحرانی کنونی نسخه ای است که بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا برای جهان پیچید

اما نسخه پیشنهادی کیسینجر برای مقابله با وضعیت بحرانی کنونی نسخه ای است که بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا برای جهان پیچید. بر همین اساس وی می گوید: آمریکا با آموختن درس هایی از تدوین برنامه مارشال و پروژه منهن، باید در سه حوزه تلاش بزرگی انجام دهد. ابتدا مقاومت جهانی را نسبت به بیماری های عفونی تقویت کند. دوم، تلاش کنیم تا زخم هایی را که به اقتصاد جهانی وارد شده، بهبود بخشیم. سوم، افسانه اصلی دولت مدرن، شهری محصور در

حفاظت حاکمانی قدرتمند گاهی مستبد و گاهی نیکخواه بود که همواره برای حفاظت از مردم در برابر یک دشمن خارجی به اندازه قوی است. متفکران روشنفکر این مفهوم را مجدداً بازتعریف کرده و می گویند هدف از دولت مشروع ارائه ابزارهای اساسی مردم است: امنیت، نظم، رفاه اقتصادی و عدالت. افراد نمی توانند بدون داشتن اینها، در امنیت باشند. این بیماری همه گیر یک نابهنجاری تاریخی را موجب شد، احیای شهری محصور در یک عصر که رفاه آن به تجارت جهانی و تردد مردم بستگی دارد.

در این راهکار، وی بر آن است: دموکراسی های جهان باید از ارزش های روشنفکری شأن دفاع و حمایت کنند. عقب نشینی جهانی از توازن قدرت توأم با مشروعیت، باعث به وجود آمدن قراردادی اجتماعی برای متلاشی شدن به لحاظ داخلی و بین المللی می شود. با این حال مسئله هزاره مشروعیت و قدرت را نمی توان همزمان با تلاش برای غلبه بر بلای کووید- ۱۹ حل کرد. خویشتنداری همه طرف ها چه در سیاست داخلی و دیپلماسی بین المللی ضروری است. اولویت ها باید بنیان نهاده شود. ما از «نبرد آردن» به دنیایی از رونق روزافزون و تقویت کرامت انسانی رسیده ایم. ما اکنون در یک دوره تاریخی و مهم زندگی می کنیم. چالش تاریخی این رهبران، مدیریت بحران و در عین حال ساختن آینده است. شکست در این چالش، جهان را به آتش می کشد.

به نظر می رسد کیسینجر در تحلیل خود از اصول مبنایی مکتب رئالیسم در خصوص بحث امنیت فاصله می گیرد و به مقولات امنیت انسانی می پردازد: «متفکران روشنفکر این مفهوم را مجدداً بازتعریف کرده و می گویند هدف از دولت مشروع ارائه ابزارهای اساسی مردم است: امنیت، نظم، رفاه اقتصادی و عدالت. افراد نمی توانند بدون داشتن اینها، در امنیت باشند.»

اما نکته حائز اهمیت در مکتب رئالیسم بی توجهی نظری این مکتب به مقوله امنیت انسانی نیست بلکه وظیفه ذاتی دولت بر اساس «قرارداد اجتماعی» - که باعث ایجاد آن شده- توجه به شاخص های امنیت انسانی است. اما آنچه در عمل این مکتب پیاده سازی می کند توجه به امنیت نخبگان حاکم (state security) است.

بررسی آرای فوکویاما و کیسینجر را باید در قلمرو نظریه های ساختارگرا دانست چرا که هر دو متفکر متعلق به مشرب لیبرالیسم و رئالیسم هستند. اما در خصوص نظم پساکروناپی نظریه پردازان برجسته پساساختارگرا از جمله «نوآم چامسکی» و «جودیت باتلر» نیز به ارائه دیدگاه های خود پرداخته اند.

نوآم چامسکی بنیانگذار زبان شناسی مدرن که دیدگاه های او را می توان در طیف چپ دسته بندی کرد در مصاحبه ای که اخیراً انجام داده می گوید: بحث ویروس کرونا، به اندازه کافی جدی است، اما خوب است در نظر داشته باشیم که خطر بسیار بزرگ تری در راه است. ما به سمت فاجعه ای پیش می رویم که از هر آنچه در تاریخ بشر رخ داده است، بدتر است. … وقتی دونالد ترامپ و آدم کوتوله های او ما را به سمت پرتگاه پیش می برند. درواقع دو تهدید مهم وجود دارد. یکی خطر فزاینده جنگ هسته ای است که با از بین بردن آنچه از رژیم کنترل این تسلیحات باقی مانده بود، وخیم شده است؛ و دیگری، البته، خطر فزاینده گرمایش زمین است. هر دو تهدید را می توان حل و فصل کرد، اما فرصت زیادی نمانده است.

این اندیشمند برجسته معتقد است کرونا، بلای هولناکی است که تبعات وحشتناکی خواهد داشت، اما اوضاع بهبود خواهد یافت درحالی که درباره دیگر تهدیدها، فرصت جبران وجود نخواهد داشت. فرصت تمام می شود. اگر ما به آن ها رسیدگی نکنیم، باخته ایم؛ بنابراین خاطرات کودکی دوباره به ذهن من می آیند، اما از بُعدی متفاوت. خطر جنگ هسته ای، ما می توانیم با نگاه به اوضاع در این ژانویه، دریابیم که جهان واقعاً در چه نقطه ای است. همان طور که می بینید هر سال به لحظه پایان جهان نزدیک تر می شویم. از زمانی که ترامپ انتخاب شد، عقربه دقیقه شمار این ساعت که روز پایان را نشان می دهد، سریع تر حرکت می کند. ما از همیشه به چنین لحظه ای نزدیک تریم.

به اعتقاد چامسکی سه موضوع مطرح است یکی خطر جنگ هسته ای، دیگری خطر گرمایش جهانی و آخری رو به وخامت گذاشتن وضع دموکراسی. زیرا به اعتقاد او: «دموکراسی امید اصلی ما برای فائق آمدن بر این بحران است، یک مشارکت آگاهانه، تعاملی مردم برای تعیین سرنوشت خود. اگر این طور نشود ما محکوم هستیم. اگر ما سرنوشتمان را به دست دلقک های جامعه ستیز بسپاریم، کار ما تمام است؛ و این نقطه دارد نزدیک می شود. اگر ترامپ بدترین است، به علت قدرت آمریکا است که غالب است. ما می توانیم درباره افول آمریکا صحبت کنیم، اما اگر شما به جهان نگاه کنید، آن را نمی بینید.»

اگرچه برای چامسکی تهدید خطر جنگ هسته ای و گرمایش زمین دو تهدید ویرانگر هستند اما «تهدید مبنایی و اصلی»

موضوع «سیاست هویت» است

بر این اساس اگرچه برای چامسکی تهدید خطر جنگ هسته ای و گرمایش زمین دو تهدید ویرانگر هستند اما «تهدید مبنایی و اصلی» موضوع «سیاست هویت» است. رویکرد جوامع و کشورها به هویت های راست افراطی و ناسیونالیسم باعث می شود افراد «جامعه ستیزی» چون ترامپ-که به بیان چامسکی یک دلقک است- به قدرت برسند.

لذا او معتقد است اگر دموکراسی به وخامت برود زمینه برای حل و فصل تهدیدهایی چون جنگ هسته ای و گرمایش زمین از بین می رود. بر این اساس برای چامسکی مهمترین تهدید در نظم پساکروناپی تهدید هویتی است یا آنچه «سیاست هویت» خوانده می شود.

«جودیت باتلر» از نظریه پردازان بنام فمینیست نیز در خصوص شیوع کرونا در آمریکا و واکنش نظام سرمایه داری به آن نقدی را به رشته تحریر درآورده است.

باتلر نقد خود را متوجه موضوع نابرابری حاکم بر جوامع می کند. چگونگی دسترسی به خدمات بهداشتی در سطح عمومی؛ مبارزه با فقر و تأمین اجتماعی برای او در خصوص شیوع کرونا موضوعات حائز اهمیت است.

وی معتقد است ما با ویروسی روبرو هستیم که به سرعت از مرزها عبور می کند، فراموشی برای ایده سرزمین ملی. اما همه افراد یک خانواده، خانواده ندارند و تعداد فزاینده ای از مردم در ایالات متحده بی خانمان بوده و یا حالت ناپایدار دارند. بنابراین خانواده به عنوان مکانی برای محافظت شناخته می شود، اما این برای بسیاری از مردم به سختی صدق می کند. در ایالات متحده، یک استراتژی ملی از بین می رود و در اشکال عمومی گیج کننده ظاهر می شود و این سوال که چه کسی زندگی خواهد کرد و چه کسی خواهد مرد، به نظر رئیس جمهور آمریکا بستگی دارد که به این موضوع به عنوان یک مشکل هزینه و فایده نگاه می کند بنابراین بازارها درباره آن تصمیم خواهند گرفت.

به اعتقاد باتلر «عدم موفقیت برخی ایالت ها یا مناطق در مقابله با این ویروس (ایالات متحده آمریکا اکنون شاید بدنام ترین عضو آن باشگاه است)، تقویت سیاست های ملی و بسته شدن مرزها (که اغلب با ترس و وحشت همراه است) و ورود کارآفرینان مشتاق سرمایه گذاری در رنج جهانی، همه گواهی بر سرعتی دارند که نابرابری رادیکال، ملی گرایی و استثمار سرمایه داری راه هایی برای تولید مثل و تقویت خود در مناطقی که درگیر همه گیری (شیوع بیماری) پیدا می کند. این امر نباید باعث شگفتی شود.»

او با نقد سیاست های بازار محور ترامپ می گوید «ترامپ روشن کرد که سلامت مالی مردم، سلامت واقعی آن است و تنها معیار مربوطه وال استریت است. در نتیجه، بازگشت به تجارت طبق معمول حتی اگر این به معنای خطر افزایش مرگ و میر ناشی از ویروس باشد، از نظر وی موجه است. مصداق بارز این است که بگویم بسیار ناراحت کننده است که افراد آسیب پذیر - سالمندان، بی خانمان ها، کسانی که دارای شرایط موجود هستند- زنده بمانند تا زمانی که اقتصاد بتواند احیا شود.»

نکته حائز اهمیت در تحلیل «جودیت باتلر» این است که او معتقد است حتی ناسیونالیست ها و راست های افراطی طرفدار ترامپ هم اگر به امکانات بهداشتی و سلامت دسترسی برابر نداشته باشند مسائل نژادی و هویتی مورد تأکید ترامپ برای آنها رنگ خواهد باخت

نکته حائز اهمیت در تحلیل باتلر این است که او معتقد است حتی ناسیونالیست ها و راست های افراطی طرفدار ترامپ هم اگر به امکانات بهداشتی و سلامت دسترسی برابر نداشته باشند مسائل نژادی و هویتی مورد تأکید ترامپ برای آنها رنگ خواهد باخت. بر همین اساس او این پرسش را مطرح می کند: «آیا واقعاً مردم آمریکا این نوع ناسیونالیسم را دوست خواهند داشت؟ و اگر فقط ثروتمندان به هنگام تحویل به مراکز درمانی دسترسی پیدا کنند، آیا انتظار می رود که این نابرابری اجتماعی کاملاً نامشخص را همراه با عقلانیت بازار آمریکا تحسین کنیم؟ حتی اگر اعمال چنین محدودیت هایی بر اساس تابعیت ملی اعمال نشود، مطمئناً شاهد عجله ثروتمندان کاملاً بیمه شده برای دسترسی به هرگونه واکسن در هنگام دسترسی هستیم، حتی اگر نحوه توزیع آن را تضمین کند که فقط برخی از آنها این دسترسی را داشته باشند و دیگران برای ادامه و تشدید دقت بیشتر متوقف شوند.»

باتلر در ادامه تحلیل خود به وضعیت بیمه سلامت در آمریکا نیز می پردازد و فقدان بیمه سلامت و تأمین اجتماعی در دسترسی همگان در این کشور را مورد نقد قرار می دهد. در واقع نقد باتلر به سیستم سرمایه داری است که حتی بیمه را در اختیار نهادهای خصوصی قرار می دهد تا جان انسان ها نیز از رهگذر محاسبه سود و زیان تعریف شود.

با ارزیابی دیدگاه های این چهار متفکر برجسته که به دو طیف مکاتب فکری ساختارگرایی و پساساختارگرایی متعلق هستند می توان گفت که فوکویاما نظم پساکروناپی را بر اساس آموزه های لیبرالیسم قابل حل و فصل می بیند. برای او دغدغه اصلی اعتماد متقابل دولت و ملت در این نظم این است و در هر کشوری این اعتماد بیشتر باشد بقا و توسعه یافتگی اش تضمین بیشتری خواهد داشت.

برای کیسینجر نیز الگوی ایجاد رژیم های بین المللی بعد از جنگ جهانی دوم و موازنه قدرت (محور تفکر رئالیستی) برای نظم پساکروناپی در اولویت قرار دارد.

چامسکی اگرچه جنگ هسته ای و گرمایش زمین را به عنوان تهدیدات اصلی در نظم پساکروناپی می بیند اما تهدید پیشینی نزد او مسأله هویتی و «سیاست هویت» است تا به قدرت رسیدن حکومت های «جامعه ستیز» چون ترامپ منجر نشود.

«باتلر» نیز در نظم پساکروناپی آموزه های مشرب فکری پساساختارگرا را تعیین کننده می داند و معتقد است در این نظم دیدگاه های سرمایه داری باید به کناری نهاده شود و بر مسائلی چون برابری اجتماعی، لزوم تخصیص برابر در زمینه بهداشت، تمرکز بر فقرزدایی و … تأکید شود.